جلسه 803

چهارشنبه 15/09/91

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در احتمالات در آیه نفر بود، رسیدیم به احتمال سوم که صاحب مجمع البیان ذکر کرده بود و از جماعتی از مفسرین نقل کرده بود، که آیه در صدد نهی از خروج جمیع مؤمنین هست به جهاد وتنها گذاشتن پیامبر در مدینه. ما کان المؤمنون لینفروا کافة فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقه آن فرقه متخلفه در مدینه فی الدین ولینذروا قومهم إذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون.

این احتمال به نظر ما خلاف ظاهر هست. ولو نسبت داده شده به جمعی از مفسرین، صاحب مجمع البیان هم پذیرفته است. برای اینکه ظاهر این آیه این است که نفر طائفه ای از مؤمنین برای تفقه در دین هست، نه اینکه بقاء بقیه مؤمنین برای تفقه در دین باشد. فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة که نفر این طائفه لاجل تفقه فی الدین است. در حالی که طبق این احتمال سوم می گویند برخی نفر کنند الی الجهاد تا بقیه در مدینه بمانند فقیه در دین بشوند. ظاهر آیه این است که نفر طائفه از مؤمنین اگر نفر الی الجهاد باشد خب این نفر اثرش این است که این نافرین متفقه در دین می شوند، نه اینکه متخلفین متفقه در دین می شوند.

وانگهی اراده نهی از جمله ما کان المؤمنون لینفروا کافة عرفی نیست، اگر می گفت ما کان للمؤمنین أن ینفروا کافة خب این نهی بود، اما ما کان المؤمنون لینفروا کافة مؤمنین اینطور نیستند که همه با هم کوچ کنند، این لسانش لسان نهی نیست. واگر واقعا می خواست این آیه شریفه نهی بکند از خروج جمیع مؤمنین به جهاد، خب این تناسب نداشت که فاء تفریع بگوید که فلولا نفر، باید می گفت فلولا بقی، مؤمنین همه نروند به جهاد پس چرا برخی نمی مانند در مدینه نزد پیامبر تا پیامبر تنها نشود. اینجور تناسب داشت. نه اینکه بگوید پس چرا عده ای نفر نمی کنند، خب مردم که همه شان نفر می کنند شما اجازه نمی دهید.

سؤال وجواب: همه مؤمنین نفر نکنند پس چرا عده ای نفر نمی کنند این تناسب دارد؟ اگر می خواهد بگوید که باید عده ای باقی باشند تناسبش این است که بگوید پس چرا عده ای باقی نمی مانند در مدینه پیش پیامبر.

پس این احتمال عرفی نیست و با روایات معتبره ای که در جلسه گذشته خواندیم سازگار نیست.

احتمال چهارم: این است که بگوئیم آیه نهی می کنند از خروج جمیع مؤمنین الی الجهاد، بعد می فرماید: فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة الی الجهاد لیتفقه النافرون فی الجبهات. این احتمال چهارم لیتفقهوا را به نافرین می زند برخلاف احتمال سوم که لیتفقهوا را به متخلفین می زد، به آن فرقه می زد، فرقه ای که بخشی از آنها نفر کرده اند الی الجهاد، بخشی که مانده اند آن فرقه ای که مانده اند فقیه در دین بشوند در کنار پیامبر. اما احتمال چهارم می گوید همانهایی که نفر کرده اند الی الجهاد همانها فقیه در دین بشوند.

خب چطور؟ گفته می شود که درست است که محضر پیامبر در مدینه مغتنم بود ولی مؤمنینی که به جنگ می رفتند آیات خدا را در جبهه های جنگ مشاهده می کردند ایمانشان قوی می شد و عمیقا با مبانی دین آشنا می شدند با ظهور آیات الهیه، برمی گشتند به قومشان خبر می دادند که ما در جنگ نصرت خدا را دیدیم و ملائکه به یاری ما آمدند، هم دشمن دیگر جرأت جنگیدن با مؤمنین نخواهد داست و هم مؤمنین بیشتر تشویق می شوند به دنبال پیامبر می آیند و تابع احکام اسلام می شوند.

اقول: این احتمال چهارم از این جهت که لیتفقهوا را زده به نافرین موافق ظاهر است. اما اولا: عرض کردیم ما کان المؤمنون تناسب با نهی ندارد. ثانیا: اینکه فائده نفر به جهاد را تفقه در دین بدانیم در مقابل بقاء عند النبی، این عرفی نیست.

شما می گوئید که در جبهه آیات الهیه را مشاهده می کنند.

اولا: این تفقه عرفی در دین نمی آورد، این انسان را مؤمن به دین می کند، ایمان به دین غیر از فقیه در دین شدن هست.

ثانیا: مگر شما فرض کرده اید که در همه جنگها خداوند آیات خودش را و معجزاتش را نشان می داد به مردم؟ یک سری جنگها خیلی عادی برگزار می شد مؤمنین شکست هم می خوردند یا اگر هم شکست نمی خوردند یک پیروزی عادی بود یا بدون غالب و مغلوب بود. فرض نشده است که این جنگ جنگی است که خدا مثل جنگ بدر آیات خودش را نشان می دهد به مؤمنین، ممکن است مثل جنگ احد باشد که مؤمنین شکست بخوردند. شکست دیگر باعث نمی شود انسان فقیه در دین بشود. (این دیگه نظر عرفانی است که از همه حوادث عالم انسان عبرت بگیرد). تناسب عرفی این است که حضور پیش پیامبر سبب تفقه در دین بشود.

ثالثا: اصلا این تناسب دارد با اینکه خدا می خواهد بگوید همه تان جبهه نروید یک عده ای بمانند پیش پیامبر، بیاید خداوند بفرماید همه تان جبهه نروید پس چرا بعضی تان جبهه نمی روید؟ این عرفی است. شما می خواهید بگوئید همه تان جبهه نروید بعضی هایتان مدینه بمانید اما لسانت این است که پس همه تان جبهه نروید پس چرا بعضی هایتان جبهه نمی روید تا فقیه در دین بشوید. خب این بنده های خدا که همه شان می خواهند بروند جبهه شما نمی گذارید. این بیانها عرفی نیست.

پس این احتمال چهارم هم عرفی نیست.

حضرت امام خیلی روشن نیست که این احتمال سوم را قبول کرده که صاحب مجمع البیان می گوید که لیس للمؤمنین أن ینفروا کافة الی الجهاد فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقه المتخلفون فی المدینة فی الدین، یا احتمال چهارم را ایشان می گوید که لیتفقه النافرین الی الجهاد فی الدین.

ولی به نظر ما بیان حضرت امام با این حتمال چهارم تناسب دارد. چرا؟

ایشان یک عبارتی دارد که می فرماید: اگر شما به ما اشکال کنید که آیه اگر بخواهد فقط بگوید که حرام است که همه مؤمنین جبهه بروند خب دیگر چرا ادامه داد؟ خب حرام است همه مؤمنین جبهه بروند تمام شد و رفت، ادامه اش برای چیست؟

ایشان می فرماید ادامه اش برای این است که اگر اینجور می گفتند در اذهان این خطور می کرد که پس طوائف دیگر در حال جهاد و عدم تفقه در دین بمانند، خداوند ادامه داد که نه آنها هم در حال جهل و عدم تفقه نمی مانند آنهایی که متفقه در دین شدند می آیند به آنها انذار می کنند تا آنها تحذر کنند. خب این تعبیر با چی مناسب است؟ با این مناسب است که آن طائفه ای که می روند جبهه آنها فقیه در دین می شوند، اما برای اینکه بقیه هم آشنای با دین بشوند خدا راه نشان داد که از طریق متفقهین در دین کسب فیض بکنند.

تعبیر این است که ایشان می فرماید ادامه اش برای این است که اگر خداوند جمله فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة را نمی گفت و اکتفا می کرد به جمله ما کان المؤمنون یعنی لایجوز للمؤمنین ان ینفروا کافة الی الجهاد انقدح فی الاذهان که خداوند باقی گذاشت سائر الطوائف را علی جهالتهم و عدم تفقههم فی الدین.

حتی این نکته را هم عرض کنم اینکه ایشان فرموده اند آیه می خواهد بگوید حرام است همه بروند جبهه، پس یک عده ای جبهه بروند، فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة یک عده ای بروند جبهه این دلیل بر وجوب نفر للتفقه فی الدین نیست. این معلوم می شود که ایشان می خواهد بگوید یک عده ای که می روند جبهه آیه نمی گوید واجب است بروید جبهه. حرام است همه تان جبهه بروید پس برخی بروید جبهه، یعنی این مقدار جائز است. ولذا ایشان می گوید آیه دلالت بر وجوب نفر للتفقه فی الدین نمی کند، دلالت می کند بر جواز نفر للتفقه فی الدین. ایشان اینجور گفت دیگر، خب این را از کجا استفاده کرد؟ از اینجا استفاده کرد که ایشان می گوید آیه می گوید حرام است همه نفر الی الجهاد بکنید پس بعضی تان نفر الی الجهاد بکنید، این دلیل بر جواز نفر است نه وجوب نفر. ولذا آیه دلیل می شود بر جواز نفر للتفقه فی الدین.

خب اینها نشان می دهد که بعید نیست ایشان این احتمال چهارم در نظرش هست که نفر نافرین الی الجهاد للتفقه فی الدین حساب کرده منتهی می گوید این آیه دلیل بر وجوب نیست، آیه دلیل بر جواز است.

به هر حال ایشان چه احتمال چهارم را بگوید کما هو المظنون و چه احتمال سوم را بگوید انصافا خلاف ظاهر است.

ما به نظرمان احتمال ظاهر احتمال اول هست و در رتبه بعد احتمال دوم است، که مفادش وجوب نفر طائفه ای از مؤمنین است الی المدینة للتفقه فی الدین عند النبی صلی الله علیه وآله.

یک نکته عرض می کنیم: احتمال سوم هم که صاحب مجمع البیان اختیار کرد این مفادش وجوب تفقه در دین می شود نه جواز تفقه. چون احتمال سوم این است که همه تان نروید جبهه، بعضی هایتان بروند جبهه بعضی بمانند پیش پیامبر فقیه در دین بشوند. خب این ظاهرش این است که واجب است که بعضی ها بمانند در مدینه پیش پیامبر فقیه در دین بشوند. ظاهرش وجوب است دیگر. وجوب بقاء جمع من المؤمنین عند النبی للتفقه فی الدین. طبق احتمال سوم این می شود واجب دیگر. پس طبق احتمال سوم هم می شود وجوب، منتهی وجوب بقاء فی المدینة للتفقه فی الدین. مقدمه تفقه در دین طبق احتمال سوم بجای نفر می شود بقاء فی المدینه، ولی مهم نیست، مفادش این است که باید کاری کنید که بخشی تان تفقه در دین پیدا کنید ولینذورا قومهم که از جنگ می آیند به مدینه، که به آن نافرین الی الجهاد بگویند مدتی که شما نبودید آیاتی نازل شد احادیثی ما از پیامبر شنیدیم بیائید برای شما هم بگوئیم تا شما هم یاد بگیرید و عمل کنید. پس طبق احتمال سوم هم باز وجوب فعلی است که مقدمه تفقه در دین است منتهی آن فعل بجای نفر بقاء فی المدینه خواهد بود.

پس این فرمایش حضرت امام که آیه دلالت بر وجوب نفر للتفقه فی الدین نمی کند این تمام نیست.

اصلا ما فرض می گیریم احتمال چهارم درست است. احتمال چهارم می گوید حرام است همه در مدینه بمانند، پس چرا یک عده ای نمی روند جنگ تا فقیه در دین بشوند. که امام فرمود طبق این بیان اصلا دلالت بر وجوب نفر نمی کند، چون نفر جمیع که حرام است، نفر بعض هم معلوم نیست که واجب باشد، بلکه جائز است، جائز است نفر بعض الی الجهاد للتفقه فی الدین.

می گوئیم جناب حضرت امام! خب این با لولای تحضیضیه نمی سازد، ظاهر لولای تحضیضیه این است که دارد ترغیب می کند بعض مؤمنین را، تحضیض می کند، می گوید چرا بعض مؤمنین نمی روند به جبهه تا فقیه در دین بشوند؟ این ظاهرش این است که باید بعضی از مؤمنین بروند در جنگ فقیه در دین بشوند، نه اینکه جائز هست. پس لولا ظهور در امر دارد نه اینکه صرف تشویق استحبابی باشد.

سؤال: امر عقیب حظر است لذا دال بر وجوب نیست. جواب: این با لولای تحضیضیه سازگار نیست، بگوئیم حرام است همه مؤمنین جبهه بروند بعد شما بگوئید پس بعضی بروند خب این عیب ندارد این می شود اباحه، اما اینکه پس چرا بعضی نمی روند که فقیه در دین بشوند این مفادش اباحه است؟! .. اینکه بگوئید پس چرا اکتفا نمی کنند به بعض. خب اینکه تناسب با یتفقه فی الدین ندارد. شما می خواهید بگوئید بعضی در مدینه بمانند بعضی بروند، خب فائده رفتن بعضی را به جهاد چرا ذکر می کنید؟ اینکه فائده رفتن بعضی را به جهاد ذکر می کنید بعد از لولای تحضیضیه، این ظاهرش این است که دارید ترغیب می کنید تحضیض می کنید که آن بعض بروند به جهاد. پس چرا بعضی نمی روند به جهاد تا فقیه در دین بشوند. این لسان صرف لسان ترخیص است؟ قطعا این مطلب خلاف ظاهر است.

اما اینکه ایشان فرمودند این حذر در لعلهم یحذرون این حذر حذر قلبی است، شما انذار کنید مردم را تا اینها بترسند، خب وقتی ترسیدند طبق وظیفه شرعیه شان عمل می کنند نه اینکه انذار شما حجت باشد، ایجاد خوف می کند آنوقت به دنبالش به وظیفه شرعیه شان عمل می کنند.

جواب این است که حذر غیر از خوف است، حذر ظهور دارد در حذر عملی، اگر به کسی بگویند تحذر من الاسد آیا یعنی بترس؟ اگر بگوئید فلانی متحذر است از سیگار، آیا عرفا یعنی سیگار می کشد ولی با ترس؟ نه، متحذر عن السیگار یعنی اجتناب می کند از سیگار. یک وقت می گوئید خائف من التدخین، خب یدخن ولکنه خائفا با نگرانی این کار را می کند، اما یک وقت می گوئید متحذر من التدخین خب این ظاهرش یعنی تحذر عملی.

واینی هم که ایشان فرموده اند نفر للتفقه فی الدین عرفی نیست، چون نفر واژه ای است که در جهاد بکار می رود، نفر به معنای جهیدن است کأنّهم حمر مستنفرة فرت من قسورة یعنی گوره خرهایی که مستنفره هستند یعنی در حال فرار و جهش هستند به یک سمتی از ترس شیر، نفر یعنی جهیدن. خب جهیدن که در جهاد می گویند جهش، والا برای آمدن به حوزه علمیه که تعبیر نمی کنند به جهش و جهیدن.

این فرمایشات عرفی نیست، نفر یعنی کوچ کردن. نفر من منی که در روایت ما هست، نفر اول، نفر دوم، نفر من مکة، پیامبر نفر کرد از منی روز سیزدهم ذیحجه یعنی کوچ کرد. مخصوصا که قرینه هم داریم که نفر للتفقه فی الدین است. ما واقعا این را باور نمی کنیم که چه جوری این آقایان این آیه را نفر الی الجهاد می دانند؟ با اینکه اگر بنا بود نفر الی الجهاد مطرح بشود خب یک کلمه در این آیه تعبیر می کرد که ما کان المؤمنون لینفروا الی الجهاد. عجب آنجا تعبیر کرد که فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین، نفر للتفقه فی الدین را ترغیب کرد اما قبلش که می گوید نفر نکنید نمی گوید نفر الی الجهاد نکنید همه تان. همینجوری بگویند همه تان کوچ نکنید پس چرا بعضی هایتان کوچ نمی کنید برای فقیه شدن در دین، بعد بگوئیم مراد از جمله اول کوچ کردن به جهاد است، خب این عرفی است؟ اگر مراد کوچ کردن به جهاد بود خب در آیه ذکر می کرد. این عرفیت ندارد که آدم بگوید همه مؤمنین نباید کوچ کنند پسر چرا بعضی شان کوچ نمی کنند برای تفقه در دین، بعد بگوئیم مراد کوچ کردن به جهاد است. خب اینکه حذف رکن کلام می شود. رکن کلام حذف بشود مخل به کلام است عرفا.

ولذا به نظر ما این اشکالها وارد نیست.

عمده اشکالی که به استدلال به آیه نفر است همانی بود که عرض کردیم که لعل به معنای این نیست که بعد از انذار منذرین باید مردم تحذر کنند. نه، یعنی شاید مردم تحذر کنند. مثل این می ماند که می گوید شما برو خواستگاری فلان دختر شاید او قبول کند، آیا یعنی باید او قبول کند؟ نه، ممکن است خوشش نیاید از شما و قبول نکند. شاید او قبول کند. حتی اگر لعل را به معنای امید است بگیریم، که امید است، باز معنایش این است که شما برو به خواستگاری آن دختر امید است که او قبول کند یعنی امید است که شما به دل او بنشینی شرائطت با او جور بیاید و او قبول کند. نه اینکه مطلوب من است که او قبول کند به همسری شما دربیاید مطلقا ولو شرائطش با شما جور در نیاید. نه، شما به خواستگاری فلان دختر برو امید است که او قبول کند، یعنی امید است که شرائط شما با او جور بیاید و او قبول کند، نه اینکه بدون اینکه شرائط او با شما جور بیاید باز هم امید دارم که او قبول کند. معنایش این نیست که. آیه هم این را می گوید، می گوید شما به مردم انذار بکنید شاید مردم قبول کنند یا اصلا امید است مردم قبول کنند، یعنی امید است که انذار شما مفید علم باشد آنها قبول کنند، یا اگر مفید علم نیست شبهه بدویه قبل الفحص است عقل آنها به آنها می گوید باید قبول کنید از باب دفع عقاب محتمل.

واصلا یک نکته ای به شما عرض کنم: هیچ جا شما دیده اید که حکم موضوع ساز باشد موضوع خودش را بسازد؟ این نمی شود. اول باید موضوع محقق باشد بعد حکم به دنبالش بیاید. اول باید انذار صدق بکند بر کلام این فقیه تا بعد بگوئیم این انذار حجت است، انذار یعنی هشدار دادن به امر مخوف. امر مخوف از نظر عرف عام مردم عقاب است نه آثار وضعی ارتکاز حرام واقعی. آقا ارتکاب حرام واقعی ولو منجز نباشد اثر وضعی دارد قلبت سیاه می شود دیگر نمی توانی به آن معنویت های بالا برسی. خب نرسم. نوع مردم دنبال این حرفها نیستند. اینکه می گویند انذر الناس انذار بدهید به مردم یعنی انذار از آن امر مخوف عرفی یعنی عقاب الهی. پس انذار از عقاب در آیه مراد است. اول باید انذار از عقاب محقق بشود توسط این متفقهین تا بعد بگوئیم این انذار از عقاب حجت است یا نه. وقتی که هنوز منجز نشده است تکلیف واقعی بر مردم اصلا شما نمی توانید انذار بدهید به این مردم، نمی توانید به مردم بگوئید که ای مردم به شما هشدار می دهیم که ممکن است عذاب اخروی در انتظار شما باشد. مردم می گویند خیالت راحت ما قاعده قبح عقاب بلابیان داریم هیچ احتمال عذاب اخروی نمی دهیم. خب پس تا حجت نشود خبر این شخص عادل موضوع درست نمی شود برای انذار از عقاب، در حالی که این حجیت فرع بر این است که این انذار از عقاب محقق بشود، می شود دور. انذار از عقاب لایتحقق الا فی طول حجیة خبر الثقة، حجت باید بشود تا منجز بشود واقع، عقاب محتمل بشود، بعد بیایند انذار بکنند ما را از عقاب محتمل. انذار از عقاب فرع بر حجیت خبر این شخص ثقه است. در حالی که شما حجیت را می خواهید از همین حکم انذار بفهمید. می گوئید انذار این متفقه حجت است، اینکه شد دور. اول باید انذار صدق بکند تا بشود حجت، در حالی که تا حجت نشود انذار صدق نمی کند، امکان عقاب نیست تا او بتواند مرا انذار کند از عقاب محتمل.

پس آیه مختص می شود به جائی که در رتبه سابقه بر انذار این فقیه شبهه ما شبهه منجزه باشد، یا شبهه قبل الفحص باشد یا شبهه مقرونه به علم اجمالی باشد، عقاب بر من ممکن باشد چون تکلیف واقعی منجز است، آن موقع صدق می کند که این فقیه دارد مرا انذار می کند از عقاب. پس آیه مختص می شود به شبهاتی که در رتبه سابقه بر انذار منذر منجز هست. دیگر حجیت برای خود این انذار از آیه استفاده نمی شود. خب شبهه منجزه است شبهه قبل الفحص است عقل می گوید احتیاط کنید، آیه هم می گوید احتیاط کنید تحذر کنید، آیه مفادش می شود حکم عقل. بیش از این نمی شود. تأمل بفرمائید انشاءالله تا روز شنبه.